

محمد رحیم عیوضی^۱

مقدمه

تحولات سیاسی - اجتماعی وضعیت افشار و طبقات اجتماعی را متحول می‌سازد و از سویی نیز بسیاری از تحولات در چارچوب همکاری، رقابت و مبارزه طبقات اجتماعی با دولت شکل می‌گیرد. در ایران نیز فرآیند نوسازی که تحولی بس قابل توجه به شمار می‌رود در دوران سلطنت محمدرضا شاه به وجود آمد و در روابط متقابل طبقات اجتماعی با دولت تأثیر بسیار برجای گذاشت.

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم گرایش به نوسازی تحت تأثیر روند روبه رشد صنعتی شدن و مدرنیزاسیون در غرب و توسعه ارتباطات به صورت یک نیاز جهانی درآمده بود. در ایران نیز تمایل به نوسازی اگرچه در دوران قاجار آغاز و در دوران

بحث از توسعه اقتصادی و اجتماعی در هر جامعه‌ای به میزان زیادی با جایگاه و نقش طبقه متوسط گره خورده است. پژوهشهای موردی به عمل آمده درخصوص نقش این طبقه حاکی از آن است که کشورهای مختلف به اشکال گوناگونی این پدیده مهم را تجربه کرده‌اند و در دوران حکومت رضاخان نیز چنین وضعیتی در ایران وجود داشته است. مؤلف در این مقاله ضمن بیان دیدگاه تئوریک درخصوص این موضوع، به بررسی علل شکست طبقه متوسط جدید در ایران برای نیل به توسعه اقتصادی پرداخته است. برای این منظور ضمن به دست دادن تعریفی از توسعه در حد این نوشتار به موضوع مهم تلاقی سنت و تجدد و شکل‌گیری الگوی توسعه ایران در دوره حکومت پهلوی اول پرداخته است. روند توسعه و نوسازی در ایران تبعات اجتماعی متعددی را به دنبال داشت که در دوران حکومت محمدرضا قابل مشاهده است. این تأثیرات به اشکال مختلف خود را در روند توسعه کشور نشان داده است و بر همین اساس مؤلف با استناد به تجارب عملی کشور به تحلیل علل شکست روند توسعه آغاز شده در دوران پهلوی پرداخته است. این تحلیل از آنجا که به مسأله مهم نقش طبقه متوسط جدید در ایران اختصاص دارد، می‌تواند برای جامعه بعد از انقلاب نیز راه‌گشا باشد. رضا شاه پیگیری شد، لیکن حکومت محمد رضا شاه آن را مهمترین دغدغه حکومت عنوان کرد.

روند نوسازی در ایران ضرورت توجه به کادرسازی برای تقویت صنایع روبه رشد و اداره نظام اداری کشور را شدت بخشید. این امر سبب شد نظام آموزشی و آموزش عالی کشور ضمن گسترش برای تأمین نیروهای متخصص دست به دگرگونی بنیادی بزند و نظام آموزشی و آموزش

عالی گسترش یابد. توسعه آموزش نوین و افزایش تعداد تحصیل کرده‌ها در داخل و خارج کشور نمایانگر این بود که اجرای طرح نوسازی و توسعه اقتصادی در دهه ۵۰ به افراد آموزش دیده نیازمند است. ظهور طبقه متوسط جدید، متخصص و قدرتمند یکی از ملزومات عمده نوسازی به حساب می‌آید گسترش آموزش نوین و تسریع آموزشی به سبک غربی باعث تربیت بخش قابل ملاحظه‌ای از بوروکراتهای تحصیل کرده، حرفه‌مندان، اقتصاددانان، هنرمندان و نویسندگان در ایران شد.

طبقه متوسط جدید ایران عمدتاً از نسل نوین خانواده‌های سنتی، حرفه‌مندان آزاد و تحصیل کرده‌ها تشکیل شده و خواهان مشارکت در اصلاح سیاسی - اقتصادی بودند.

مشکل محمدرضا شاه در روند نوسازی، نبود تناسب لازم اجتماعی بین مفاهیم اولیه نوسازی و نیز رابطه دولت با اقشار و طبقات اجتماعی بود؛ از این رو نامناسب بودن روابط اجتماعی با دولت موجب شکل‌گیری روابط اجتماعی غیردمکراتیک گردید. حال پرسش این است، شرایط نامطلوبی که باعث نامناسب بودن روابط اجتماعی اقشار و طبقات اجتماعی از جمله طبقه متوسط جدید با دولت شد، چه بود و چرا پدید آمد؟ تعارض بین ملزومات توسعه با نظام سلطه موروثی محور اساسی در پیدایش شرایط نامطلوب اجتماعی در عصر پهلوی است.

با شروع دوره‌ای از رشد و توسعه در غرب، گرایش به نوسازی و اصلاحات سیاسی و اقتصادی در جهان افزایش یافت. اغلب کشورهای جهان در چارچوب منافع ملی یک سلسله اصلاحات بنیادی را سرلوحه اقدامات ملی خود قرار دادند و دولتها برای تحقق نوسازی بسیج شدند اما باید اذعان داشت روند نوسازی هنگامی می‌توانست با توفیق همراه باشد که براساس مجموعه‌ای از اصول و موازین لازم‌الاجرائی دنبال شود.

در روند فرآیند نوسازی در دوران پهلوی و با برنامه‌ریزی در امر توسعه اقتصادی - اجتماعی پیش‌بینی می‌شد اعضای طبقه متوسط شهری از حامیان رژیم محسوب شوند.

اما به‌رغم صرف هزینه‌های کلان و استفاده از امکانات ملی روند نوسازی مسیر دیگری پیمود و به صورت یک حرکت شبه مدرنیستی با ناکامی مواجه شد. سؤال این است که چرا روند روبه رشد نوسازی در ایران با شکست مواجه شد و دولت نتوانست از حمایت کامل طبقه متوسط جدید شهری برای پیشبرد اهداف خود بهره‌بردارد؟ چرا طبقه متوسط جدید جذب فرآیند نوسازی در دوران محمدرضا شاه نشد؟ پاسخ به این سئوالات اولاً، ماهیت روند شبه مدرنیستی در ایران را هرچه بیشتر مشخص خواهد کرد. دو دیگر علت اصلی تقابل بین حکومت و اعضای طبقه متوسط جدید در روند نوسازی را روشن خواهد کرد.

فرضیه ذیل پاسخی است به سؤال فوق در تعارض بین ملزومات توسعه وابسته در ایران و ساختار نئوپاتریمونیال قدرت که با ظهور و قدرت‌یابی طبقه متوسط جدید مخالف است سبب رشد اعضای طبقه متوسطی شد که می‌بایست در روند توسعه وابسته نقش پایگاه اجتماعی رژیم توسعه‌گرا را ایفا کنند اما به درجات مختلف در نقش معارض با آن رژیم ظاهر شدند.

الف - نوسازی و توسعه: تحولات و دیدگاهها

تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در غرب مسیر جوامع غربی را به سوی نوسازی و توسعه همه‌جانبه هدایت نمود. تئوریهای مربوط به نوسازی در غرب برخاسته از تحولاتی چون انقلاب صنعتی، انقلابهای سیاسی - اجتماعی و اصلاحات پیاپی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بود که در زمان کوتاهی به دیگر جوامع توسعه‌نیافته تسری یافت. تئوریهای رشد اقتصادی در اولین دهه بعد از جنگ جهانی دوم الگوی غالب تئوریهای توسعه به شمار می‌رفت. دیدگاه رشد اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم درست در شرایطی که ایالت متحده در چارچوب طرح مارشال کمکهای اقتصادی پرشماری به کشورهای خسارت دیده از جنگ کرد، گسترش یافت. این تئوری با تأثیرپذیری از رویکردهای کلاسیک اقتصاد سرمایه‌داری به ویژه آدام اسمیت، ریکاردو و مالتوس بر این باور استوار بود که رشد اقتصادی به خودی خود منجر به نابودی فقر خواهد شد.

پس از دهه ۶۰ تئوری نوسازی جایگزین تئوری رشد گردید. این تئوری از کیفیت کاملاً متفاوتی برخوردار بود چرا که فرآیند نوسازی در غرب درصدد تدوین تئوری‌ای بود که بتواند رشد اقتصادی را همیشه با سایر ابعاد اجتماعی و فرهنگی به مطالعه بکشد. این رویکرد ویژه را برحسب دو عامل می‌توان توضیح داد. (۱)

اول، نظریه‌پردازان رشد در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی تزریق سرمایه به کشورهای روبه رشد را کافی می‌دانستند تا موتور اقتصاد این کشورها با سرعت مطلوب حرکت کند و سایر مشکلات اجتماعی و فرهنگی این جوامع را حل کند. اما در عمل این تئوری با ناکامی روبرو شد و در اواخر دهه ۱۹۶۰ آشکار گشت که رشد اقتصادی به تنهایی نمی‌تواند شرایط زندگی میلیونها انسان جهان سومی را بهبود ببخشد.

دوم، در سالهای نخست بعد از جنگ کارآمدترین ابزاری که اتحاد شوروی در مقام رقیب اصلی امریکا به کار می‌گرفت، سلاح ایدئولوژیک بود. شوروی ظهور پدیده فاشیسم در اروپا را محصول ایدئولوژی سرمایه‌داری در دوران رکود معرفی می‌کرد و علت عقب‌ماندگی جهان سوم را جهان سرمایه‌داری می‌دانست و تنها راه نجات را تحقق شعار سوسیالیسم و رهایی از سرمایه‌داری اعلام می‌کرد. در این سو شوروی در سراسر کشورهای جهان با روشنفکران چپ پیوند برقرار کرد. در این میان غرب نیز جهت مقابله با این نگرش به طرح یک ایدئولوژی مقبول برای جهان

سومی‌ها تحت عنوان مدرنیزاسیون (نوگرایی) دست یازید. نوگرایی تنها جنبه اقتصادی نداشت بلکه ابعاد فرهنگی و اجتماعی را نیز دربرمی‌گرفت. محور اصلی این رویکرد به توسعه که بدیل واقعی تئوریهای چپ به شمار می‌رفت نفی عقب‌ماندگی و بهره‌گیری از بنیادهای بین‌المللی بود. برخلاف تئوریهای چپ که عوامل داخلی را ناچیز می‌دانستند، تئوریهای نوسازی اصلی‌ترین مرکز ثقل خود را بر عوامل داخلی متمرکز ساختند. برحسب تئوریهای نوسازی، فرآیند توسعه چونان مسیر واحدی است که تمامی کشورها دیر یا زود از آن گذر خواهند کرد. تئوریهای نوسازی با ابداع مفهوم سنت و مدرنیسم فرآیند توسعه را در سطحی گسترده‌تر توضیح می‌دادند و سنت را به مجموعه‌ای از ویژگیها در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مرتبط می‌ساختند و توسعه به طور همزمان و در تمامی این فرآیندها معنی‌دار بود.

روستو اقتصاددان دهه ۱۹۶۰ از نمایندگان مهم این دیدگاه است. اهمیت وی به حدی است که از وی با نام مارکس نظام سرمایه‌داری یاد می‌کنند. چرا که وی چون مارکس به ترقی جوامع در طول چند مرحله اعتقاد داشت. او پنج مرحله در فرآیند رشد جوامع را پیش‌بینی نموده بود که از جوامع سنتی آغاز و پس از گذار از مرحله ماقبل خیز به مرحله خیز و مرحله بلوغ اقتصادی و سرانجام به عصر مصرف انبوه می‌رسید و با نظام ایده‌آل کمونیستی مارکس مشابهت داشت. (۲) روستو معتقد بود کشورهای پیشرفته در زمانهای متفاوتی این مراحل را پشت‌سر گذاشته‌اند و کشورهای عقب‌مانده برای گذار از این مراحل و وصول به مرحله توسعه‌یافتگی، قواعدی را باید به مورد اجرا بگذارند. از نظر وی یکی از اصلی‌ترین این قواعد تجهیز پس‌اندازهای داخلی و اخذ کمکهای خارجی به منظور ایجاد سرمایه کافی برای تسریع روند اقتصادی بود. (۳)

در کشورهای توسعه‌نیافته فرآیند نوسازی با تأسی به الگوهای توسعه‌غربی آغاز شد. در غرب متفکران نوسازی و توسعه سیاسی استدلال می‌کنند که راه غرب راهی است که در همه جا تکرار خواهد شد و ما خواه ناخواه از مرحله سنتی به جامعه مدرن به شیوه غربی گذر خواهیم کرد و در این‌باره تصویری از جامعه سنتی به‌مثابه مانع نوسازی عرضه می‌کنند که دارای ویژگیهایی مانند عاطفه‌گرایی، ترکیب دین با دولت، سلطه دیدگاههای بسته فرهنگی، قبیله‌گرایی، تأکید بر حسب و نسب و است. آنها جوامع غربی را چونان ویژگیهای جامعه مدرن در نظر دارند و هرچیزی که عکس آن باشد به کشورهای درحال توسعه نسبت می‌دهند. (۴)

آثار و تجلیات و شاخصهای موردنظر نوسازی عبارتند از شهرگرایی، صنعتی شدن، تجمل‌گرایی و گوناگونی اجتماعی متعدد، مشاغل گوناگون، چند عملکردی شدن نظام سیاسی اقتصادی و توسعه وسایل ارتباط جمعی، افزایش سطح سواد، توسعه مشارکت سیاسی در جامعه

سنتی و وجود عناصری چون سکولاریسم، راسیونالیسم، فردگرایی، جدایی دین از دولت و لیبرالیسم و غیره.

نوسازی برحسب نزدیک شدن به اهداف رفاهی نظیر کاهش فقر، بیکاری و نابرابری تعریف شده است. البته بعضی از محققین معتقدند که در تعریف نوسازی نقطه آغاز ذکر خصوصیات افراد است نه جامعه. (۵) بانگاهی اجمالی به متون توسعه می‌توان توسعه را این‌گونه معنا کرد که عبارت است از: همه کنشهایی که به منظور سوق دادن جامعه به سوی تحقق مجموعه منظمی از شرایط زندگی جمعی و فردی که در رابطه با بعضی ارزشها مطلوب تشخیص داده شده است، انجام می‌گیرد.

در مجموع طرد سنت و گرایش به مدرنیته نظریه غالب تئوریهای مطرح شده در روند نوسازی است. البته یک تناقض جدی در این تئوریا وجود دارد. ویژگیهایی که به جوامع سنتی نسبت داده می‌شود کمابیش در جوامع مدرن نیز وجود دارد؛ حتی نمونه نظام کاستی در هندوستان که نظامی بسته و ایستا می‌باشد تأییدی است بر این‌که این نظام چارچوبی برای تحرک اجتماعی و حرکت به سوی نوسازی است. تصور این‌که جامعه سنتی در اروپا پیش از این‌که به مدرنیسم برسد تمام سنتها و مذهب را کنار گذاشته و یکباره وارد عصر تجدید شده است، غلط می‌باشد. واقعیت این است که در تاریخ اروپا مذهب و سنت با تجدید و نوسازی شدن در خدمت جامعه مدرن قرار گرفتند. این تصور که نوسازی مستلزم درهم شکستن سنتها و مذهب است برخلاف تجربه خود اروپاییان است. مذهب در اروپا متحول شده و تفسیری مدرنیستی از آن به دست آمده است. سکولاریسم نیز در اصل از درون یک جنبش مذهبی بیرون آمده است؛ از این رو نمی‌توان پذیرفت که برای توسعه و نوسازی باید سنتها را کنار گذاشت. این نگرش غلط که در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران همواره دنبال می‌شد تبعات ناموزون اجتماعی و پیامدهایی منفی در روند نوسازی در دوران پهلوی در پی آورد، در صورتی که می‌بایست تلاش بر این قرار می‌گرفت که با ایجاد یک حالت متعادل و اتخاذ روشی منطبق با اصول حاکم بر جامعه ایران معاصر، سنت و مدرن درهم آمیزد. در تحلیل این ادعا باید توجه داشت آنچه در نهایت به جامعه مدرن خواهد انجامید از خلأ شکل نگرفته است، بلکه ریشه در جامعه سنتی است، یعنی تجدید و نوسازی سنتها امکان ظهور مدرنیسم را فراهم می‌کند. بنابراین این برداشت مدرنیستی که سنت اساساً یک مفهوم منفی و ضد توسعه است و تجدید چیزی است که جای سنت را می‌گیرد و هویت جدیدی به جامعه می‌دهد و در فرآیند نوسازی نقش معینی خواهد داشت، در همه جا صدق نمی‌کند. (۶) سنت ضامن استوارسازی و تقویت یکپارچگی ملی است و از لوازم فرآیند نوسازی است. در مورد جامعه ایران یکی از پژوهشگران غربی می‌گوید: آنچه وحدت ایران را به منزله کشوری دارای پراکندگی قومی و جغرافیایی حفظ

کرده است، تکیه به سنت است، تکیه بر سنت برای ایران بخشی از تکنیک حفظ بقا در طول تاریخ بوده است. (۷)

توسعه انسانی و فرهنگی اساساً فرآیندی خوداتکا است که در سطح کلان توسعه جامعه و در سطح خرد گروه‌های انسانی پدیدآورنده آن هستند. در این باره سنت نقش مؤثری دارد. فرهنگ‌های سنتی و نظام ارزشی مبتنی بر سنت، قبل از آن‌که ویران‌کننده و زیان‌بخش باشند، شایسته بزرگداشت هستند، چرا که از وسایل وفاق اجتماعی به شمار آمده و به اعضای جامعه هویت اجتماعی معینی می‌بخشند که از ضروریات توسعه درون‌زا به حساب می‌آید؛ البته بازدارنده‌هایی نیز در تجدید حیات سنت وجود دارد که به شکل زیر قابل عرضه است:

نخست آن‌که در فرآیند اجباری تحول اجتماعی که مبتنی بر ارزشها و الگوهای رفتاری وارداتی است و غالباً اکثر ارزشهای سنتی را از هرگونه مشروعیتی محروم می‌سازد، تجدید حیات سنت با مشکلات جدی مواجه می‌شود و در این موقعیت، سنت نه تنها دیگر قادر نخواهد بود نیروی محرکه‌ای برای مدرنیزاسیون یا امروزی شدن پدید آورد، بلکه در یک وضعیت انقباضی قرار گرفته و جهت دفاع از هویت خود که تحت تهاجم قرار گرفته است، به تخصصات اجتماعی دامن زده و اساساً با هرگونه تفکر مدرن از در ستیز درخواهد آمد.

دوم، عناصر مخرب فرهنگی و ضدتوسعه اغلب بامتمصل ساختن خود به فرهنگ سنتی، کسب مشروعیت می‌کنند (از قبیل باورهای انحرافی و شبه مذهبی و خرافی و مبتنی بر قضاوت‌های غیرعلمی) و در لایه‌های عمیق اجتماعی به حیات خویش ادامه می‌دهند و با برانگیختن عوام بر ضد توسعه و جریانهای فکری و فرهنگی مدافع توسعه، به نوعی بر عملکرد سوءاقتشار روشنفکر غریزه و سنت ستیز نیز دامن می‌زنند.

بنابراین باید توجه داشت که در فرهنگ سنتی هم عناصر مساعد توسعه و آفرینندگی درون‌زا و هم عناصر ضدتوسعه یا به تأخیراندازنده آن وجود دارند. چنانچه عناصر زنده و پویای فرهنگ سنتی غلبه یابند و با پاسخگویی به نیازهای جامعه امکان پویایی و به فعل درآوردن تواناییها و استعدادها را فراهم سازند، احساس حریت، حرمت و منزلت در انسانها را برمی‌انگیزانند و موجب اهتمام ملی و غرور مذهبی برای توسعه و پیشرفت خواهند شد. (۸) بنابراین اندیشه و رفتار سنت‌گرا به اندازه فکر و عمل هم‌تایان مدرن‌شان می‌تواند فکورانه، آفریننده و پاسخ‌دهنده به نیازهای فردی و جمعی باشد. (۹)

در مجموع در فرآیند نوسازی از آنجا که سنت خواهان فعالیت و پیشرفت و ترقی می‌باشد، باید با ترکیب سنت و تجدد مناسب‌ترین و آسان‌ترین و مطمئن‌ترین راه را پیمود.

باید توجه داشت که مدرن از بطن سنتهای هر جامعه بیرون می‌آید. بنابراین نمی‌توان یک نظریه عمومی عرضه کرد که ناظر و شامل تجربه همه کشورها باشد. دانش توسعه نمی‌تواند به قواعد کلی توسعه، فارغ از زمان و مکان دسترسی پیدا کند و یک قاعده کلی به دست دهد.

ب - ساختار طبقاتی در فرآیند نوسازی و اصلاحات سیاسی - اجتماعی

ساختار طبقات اجتماعی غیرقابل انفکاک از روابط اجتماعی است ضمن آن‌که در جامعه‌شناسی از عناصر اصلی شناخت محسوب می‌شود. از مباحث عمده در مطالعات ساختار طبقاتی، بحث تاریخیو فلسفی در باب نزاع طبقات در جوامع کهن، بحث معرفت شناختی در باب حقیقی یا پنداری بودن مفهوم طبقات، بحث نظری در باب معیار و ضابطه طبقات، تحلیل ریاضی آمار و ارقامی از طبقات اجتماعی و غیره از اهمیت بسیاری برخوردار است که در مباحث پیشین برخی از آنها در بوطه بررسی و نقد قرار گرفت.

اهمیت ساختار طبقاتی در جامعه به این خاطر است که اجرای اصلاحات و شکل‌گیری انقلابهای سیاسی و اجتماعی منوط به مشارکت و نقش با اهمیت آنها می‌باشد. شکل‌گیری انقلاب به این دلیل است که گروهها و طبقات اجتماعی با نظم موجود در جامعه بیگانه می‌باشند. که این خود احتمال وقوع انقلاب را افزایش می‌دهد. در مقابل قبول نظم حاکم به وسیله ساخت طبقات اجتماعی، امکان اجرای اصلاحات و نوسازی را فراهم می‌کند. باید خاطرنشان ساخت که تحقق این تحولات تا حد زیادی به کنش متقابل میان ساختار طبقاتی جامعه و نهادهای سیاسی - حکومتی بستگی دارد. شرط تحقق برنامه‌ریزیهای توسعه‌ای و تثبیت نظم سیاسی کشور در گرو رابطه مسالمت‌آمیز طبقات اجتماعی و نهادهای سیاسی است.

در چارچوب ساختار طبقاتی جامعه، هر طبقه با توجه به موقعیت اجتماعی خود از پایگاه اجتماعی خاصی بهره‌مند می‌باشد. میزان تأثیرگذاری این طبقات بر نهاد دولت بستگی به شرایط اجتماعی، مشروعیت سیاسی، درک لازم از مسائل سیاسی جامعه و امکانات لازم برای حضور در صحنه سیاست دارد.

طبقه متوسط جدید یکی از طبقات مهم اجتماعی است که همواره در دوران رضاشاه و دوران نوسازی رژیم محمد رضا شاه و نیز مراحل شکل‌گیری انقلاب اسلامی نقش مهمی داشت؛ از این رو یکی از مباحث عمده ساخت طبقات اجتماعی، شناخت جایگاه و مراحل شکل‌گیری آنها می‌باشد. در باب اهمیت نقش سیاسی - اجتماعی این طبقه باید اذعان داشت که طبقه بالا به دلیل این‌که معمولاً نظم سیاسی - اجتماعی موجود را حفظ موقعیت خود - که مطلوب هم هست - می‌داند و نیز به دلیل آن‌که غالباً سرگرم در فرآیند تراکم ثروت و بهره‌برداری از آنست، مجال توجه به اندیشه‌های اصلاحی را ندارد. طبقه پایین جامعه نیز به‌رغم این‌که از رهگذر اصلاحات اجتماعی

احتمالا بیشترین بهره را خواهند برد اما به لحاظ این که در فرآیند تأمین حداقل بایستی‌های زندگی گرفتار است کمتر به اصلاحات اجتماعی توجه دارد. اما طبقه متوسط به لحاظ غنای نسبی، گرفتار فرآیند ثروت و حفظ موقعیت مطلوب نخواهد بود و از طرفی به دلیل فقر نسبی امکان تراکم و انباشت نامحدود ثروت را ندارد و در بست در اختیار اقتصاد نیست و مجال و فرصت اندیشیدن را دارد، به گونه‌ای که به مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه بیشتر می‌پردازد. اعضای طبقه متوسط جدید به خاطر موقعیت شغلی خود در مشاغل فرهنگی - اداری نسبت به سایر طبقات اجتماعی تمرکز بیشتری دارند و از این رو سروکار بیشتری نیز با اندیشه اصلاح طلبی خواهند داشت. برای مثال در انقلاب مشروطه، طبقه بالا که شامل شاهزادگان و اشراف بودند در انقلاب جایگاهی نداشتند. از سوی دیگر ۷۰٪ از جمعیت شاغل در بخش کشاورزی که در طبقه پایین قرار داشتند، تقریباً نقشی در انقلاب نداشتند و بار انقلاب بیشتر بر دوش طبقه متوسط بود. در انقلاب اسلامی نیز اگر چه حجم عظیمی از طبقات دخیل بودند و از نیروی نهفته آنها بهره‌برداری می‌شد اما هدایت و به ثمر رساندن انقلاب به دست طبقه متوسط و تحت‌تأثیر بینش انقلابی آنها بود. بنابراین مشارکت فعالانه طبقه متوسط، زمینه‌ساز توسعه سیاسی خواهد شد. (۱۰)

در این میان محدود شدن مشارکت این طبقه ناشی از تراکم قدرت و تمرکزگرایی و شکل‌گیری حکومت‌های استبدادی می‌باشد. هدف این طبقه اصلاح سیاسی است که در نهایت به اصلاح اجتماعی، حقوقی و پیشرفت اقتصادی - فرهنگی می‌انجامد. طبقه متوسط کانون مخالفت‌های سیاسی در درون جامعه شهری و جامعه شهری نیز کانون مخالفت‌های سیاسی در کشور محسوب می‌شود.

ج - نوسازی در دوران محمدرضا شاه و تبعات اجتماعی آن

گرایش به نوسازی تحت‌تأثیر شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نظام جهانی، روند روبه رشد صنعتی شدن و مدرنیزاسیون در غرب، گسترش ارتباطات و مسائلی چون پیدایش طبقه متوسط جدید در دوران قاجاریه آغاز شد و با روی کار آمدن حکومت پهلوی تمایل به نوسازی از سوی حکومت شدت یافت. روند نوسازی در ایران تحت‌تأثیر مسائل متعددی قرار داشت و نظام اجتماعی و عناصر متشکله آن در فرآیند نوسازی دارای کارکردهای نامطلوب و ماهیتی ناموزون، شیوه‌های تولیدی و توزیعی متضاد و متفاوت، گوناگونی جمعیتی، فرهنگها و خرده‌فرهنگ‌های متعدد و مدیریتهای سیاسی مستبد و خودکامه بود. چنین نظامی هیچ‌گاه از توسعه اجتماعی - اقتصادی موزون و روابط دمکراتیک اجتماعی بهره‌مند نبود؛ چرا که اولاً فاقد انسجام و توازن مطلوب بین عناصر تشکیل‌دهنده آن بود. ثانیاً مدیریت و برنامه‌ریزی نوسازی همواره متکی بر فرد و روابط شخصی و فردی بود به هیچ روی مطالعات و تحقیقات با ضابطه و قوانین واقع‌بینانه و قابل اجرایی وجود نداشت و محمدرضا شاه خود را بالاتر از هر قانونی می‌دانست و بین دولت و

مردم تفاوت قائل می‌شد. (۱۱) نوسازی در دوران محمدرضا شاه فرآیندی شبه مدرنیستی بود که از راه مبارزه در برابر سنت‌گرایی می‌بایست تحقق یابد. این اقدام اولین خطای رژیم پهلوی بود که سبب تشدید مخاصمات اجتماعی و به تأخیر افتادن توسعه سیاسی در ایران شد، زیرا به قول لوسین پای تأمین مشروعیت مردمی بخشی از فرآیند توسعه سیاسی است. (۱۲) فقدان اصل اساسی توجه به نظام ارزشی و دیگر اصول زیربنایی نتایج گمراه‌کننده‌ای به دنبال داشت. نبود یک روند منطقی نوسازی سیاسی در ایران موانعی جدی پدید آورد از جمله، عدم انطباق نوسازی با نظام ارزشی جامعه ایران که باعث شد روند نوسازی به صورت حرکتی کور و ناقص انجام پذیرد و در نهایت تزلزل حاکمیت سیاسی و شکل‌گیری انقلاب اسلامی را به دنبال داشته باشد. عوامل متعددی در ناکامی رژیم شاه دخیل بودند که در این میان الهام از نوسازی و توسعه به سبک غربی به‌منزله عامل خارجی و نظام کهنه استبدادی رژیم به‌مثابه عامل داخلی، محورهای اصلی ناکامی طرح نوسازی رژیم محسوب می‌شوند. نظام کهنه استبدادی ماهیتاً با رشد مستمر اقتصادی و تحول درازمدت اقتصاد سیاسی در تضاد بود. از دیگر سوی رژیم محمدرضا شاه سنت‌گرایی را در تباین کامل بانوگرایی می‌دانست و همواره سعی در سرکوب سنت‌گرایان داشت.

بنابراین، می‌توان اذعان داشت که فرآیند نوسازی در دوران محمدرضا شاه، برپایه ویژگیها و خصائص ذیل قابل تبیین می‌باشد که کاملاً با ملزومات توسعه در ایران مغایرت دارد:

- سیاست تمرکزگرایی به وسیله شاه و در چارچوب نظام استبدادی در روند نوسازی اعمال می‌شد.

- شاه در روند سیاست شبه مدرنیستی خود مبارزه با سنت‌گرایی را آیین دیدار خود قرار می‌داد.

- عناصر فراهم آمده‌ای از نخبگان که شاه را در مسیر نوسازی یاری می‌رساندند بر اساس صلاحیتها گزینش نمی‌شدند، بلکه براساس اطاعت محض و دنباله‌روی از شاه برگزیده می‌شدند.

- نوسازی رژیم شاه از نظر اقتصادی به جامعه صدمه وارد می‌ساخت.

- نبود نهادهای دمکراتیک، وجود سرکوب، سانسور، نابرابری فزاینده اجتماعی، رشوه و فساد و وابستگی رژیم به غرب و ایجاد روابط سیاسی با غرب و اسرائیل، شاخصهای مطرح دوران نوسازی در ایران به شمار می‌رفتند.

به هر روی وجود شاخصهای عرضه شده در فرآیند نوسازی از جمله موانع و محدودیتهای موجود در روند نوسازی سیاسی بود که تبعات منفی اجتماعی بسیاری به دنبال داشت. تلاش محمدرضا شاه برای توسعه در چارچوب خصائص ویژه فوق به گونه‌ای انجام شد که واکنش افشار سنتی را برانگیخت. گرچه محمدرضا شاه در راهبرد خود برای توسعه، مسأله نوسازی فرهنگی و توسعه سیاسی را هم در نظر داشت، اما فرهنگ بنا به ماهیت خود نمی‌توانست به سرعتی

که مورد نظر آنها بود متحول شود؛ در نتیجه نوسازی اقتصادی و تلاش برای نوسازی سیاسی بریدگی و گسیختگی فرهنگی را پدید آورد. (۱۳) از دیگر سوی این گسیختگی راه را برای بحران سیاسی و تجدید حیات شکل تازه‌ای از فرهنگ سنتی هموار کرد. محمدرضا شاه حاضر نبود ساختار نظام سیاسی را که مبتنی بر خصائص نئوپاتریمونالیستی بود تغییر دهد و نظام را به سوی دموکراسی پیش برد، در عوض تا آنجا که ممکن بود بر تحول فرهنگی پای می‌فشرد. تلاش در جهت پس زدن هرچه سریع‌تر فرهنگ بومی و ترویج جنبه‌های سطحی و گزینش شده فرهنگ غربی به بیگانگی و آنومی و بروز سرخوردگی و طغیان در میان قشرهای سنتی و مردم محروم شهرها ختم شد. این امر رشد مخالفت طبقه متوسط جدید را که می‌بایست در روند توسعه وابسته نقش پایگاه اجتماعی رژیم توسعه‌گرا را ایفا می‌کردند، در پی آورد.

- سیاست تمرکزگرایی شاه در چارچوب یک نظام استبدادی در روند نوسازی سیاست تمرکزگرایی محمدرضا شاه از وضعیت ساختار حکومتی نشأت می‌گرفت. همان‌گونه که اشاره شد ساخت قدرت سیاسی ایران بسیاری از خصائص رژیم نئوپاتریمونالیستی از جمله تمرکزگرایی قدرت و استبداد را دارا بود. (۱۴) این شرایط ساختاری اولین مانع جدی در پیشبرد برنامه‌های نوسازی سیاسی و اقتصادی در ایران دوران محمدرضا شاه به‌شمار می‌رفت. در تحلیل روند نوسازی عصر پهلوی باید توجه داشت که نوسازی اقتصادی در ایران روندی اجتناب‌ناپذیر بود و جامعه ایران در شرایطی قرار داشت که می‌بایست به پاره‌ای اصلاحات اقتصادی - اجتماعی دست یازد، از این رو رژیم محمدرضا شاه نیز به ناچار به نوسازی و انطباق با شرایط جدید بین‌المللی روی آورد.

با قبول این فرض که تمرکز و استوارسازی قدرت در کشورهای در حال توسعه برای پیشبرد اصلاحات و نوسازی لازم و ضروری است (۱۵) امامهم این است که حکومتها در روند نوسازی قادر به جذب اقشار و طبقات اجتماعی که توان همکاری با رژیم را دارند، باشند. تحقق این امر مستلزم این است که حکومت امکانات هرچه بیشتر مشارکت سیاسی مردم را فراهم آورد و از این طریق زمینه لازم در امر توسعه سیاسی را ایجاد کند.

برداشت مزبور با الگوی حکومت استبدادی محمدرضا شاه در ایران تفاوت اساسی و بنیادی داشت. چرا که در ایران، تمرکزگرایی قدرت در دست شاه و شکل‌گیری دیوان‌سالاری متحد برای نوسازی و انجام دادن اصلاحات کافی نبود. سیاست اصلاح‌گرایانه شاه باید بیش از هرچیز به وسیله گروه‌های اجتماعی پشتیبانی می‌شد و شرایط اجتماعی ایران ضرورت این امر را کاملاً مشخص می‌ساخت. برای مثال به نمونه‌ای از تفاوت‌های اساسی بین شرایط اجتماعی ایران در دوران شاه با نظام‌های پادشاهی در غرب اشاره خواهد شد.

در ایران برخلاف نظامهای پادشاهی در غرب که طبقه متوسط (بورژوازی مالی، تجاری، صنعتی) پشتیبان آن بودند، طبقه متوسط یا جایگاه اجتماعی خود را به دست نیاورده بود یا قدرت لازم را نداشت و یا اگر هم از منزلت و قدرت اجتماعی لازمی برخوردار بود، تحت تأثیر نگرش جهانی صدررژیمهای سلطنتی قرار داشت و سلطنت را پدیده‌ای به جای مانده از دوران قبل مدرن می‌دانست. مزید بر علت این‌که رژیم شاه برای رهایی از مشکلات سیاسی - اجتماعی و توفیق در برنامه‌های نوسازی خود به منبع پشتیبانی خارجی اکتفا می‌نمود (۱۶) غافل از این‌که پشتیبانی این منابع خارجی احساسات ناسیونالیستی دینی مردم را که در درازمدت می‌توانست نیرومندترین ابزار بسیج گروههای اجتماعی در امر نوسازی باشد کاهش می‌دهد. دولت محمدرضاشاه در دوران نوسازی کنترل سیاسی را در دست داشت و در سیاست خارجی نیز تمام تصمیمات از اواخر دهه ۱۹۵۰ به بعد تنها به دست شاه گرفته می‌شد. (۱۷)

بنابراین فرآیند نوسازی و تحقق دموکراسی با ساختار اقتدارگرایانه و سیاست تمرکزگرایی شاه در تعارض بود. پژوهشگران و اندیشه‌گران مختلفی نیز بر این امر تأکید دارند که برای پیشبرد هرچه بیشتر دموکراسی باید از افکار و اقدامات اقتدارگرایانه جدا شد. (۱۸) در مورد ایران و در دوران محمدرضاشاه روند نوسازی سبب پیدایی نهادها و گروههای اجتماعی‌ای شد که خواستار مشارکت در سیاست و مسائل حکومتی بودند اما امکانات لازم برای انجام چنین کاری را نداشتند. آنها گرچه اقدامات نوسازی شاه را تأیید می‌کردند اما استبداد و عدم اجازه مشارکت در امور را بر نمی‌تافتند. رژیم از یک سو می‌بایست به کنترل یا سرکوب سنت‌گرایان و محافظه‌کاران مخالف نوسازی بپردازد و از سوی دیگر طرفداران مخالف سلطنت را که با اصل نوسازی شاه موافق بودند، سرکوب سازد. (۱۹)

بنابراین هرچه بیشتر روند نوسازی در ایران گسترش می‌یافت، رژیم محمدرضا شاه بر سیاست سرکوب‌گرانه خود می‌افزود و بدین ترتیب پایگاه طبقاتی خود را در بین توده مردم از دست می‌داد. نتیجه این‌که، تمرکزگرایی دولت محمدرضاشاه و سیاست سرکوب از موانع عمده نوسازی در ایران شد. شاه در روند نوسازی اقتصادی - اجتماعی نتوانست گروههای اجتماعی خواهان مشارکت در صحنه سیاست را کنترل و هدایت نماید و شرایط لازم برای اشتراک گروههای اجتماعی جدید در سیاست را فراهم آورد.

گروههایی که آرزومند مشارکت در سیاست و ترقی بودند به صورت گروههای اجتماعی خشک، انعطاف ناپذیر و بی‌خاصیت درآمدند. این وضعیت مشروعیت دولت شاه را با بحران مواجه ساخت و نقش مرکزی و اساسی دولت در روند نوسازی را کاهش داد؛ زیرا شاه سعی داشت الگویی از

توسعه را بر مردم مستبدانه تحمیل کند و در این امر به علائق مردم در امر نوسازی توجهی نداشت.

اگر توسعه به مفهوم سوق دادن جامعه به سوی آسایش، امنیت، سعادت و رفاه باشد چرا نباید مردم را به مشارکت فراخواند و به آنها اجازه داد که مستقیماً خود در فرآیند توسعه شرکت کنند؟ و این پرسشی بود که نبود پاسخ مناسب به آن زمینه شکاف اجتماعی بین مردم و رژیم شاهنشاهی را فراهم می‌کرد.

ح - طبقه متوسط جدید: تعارضها و شکافهای اجتماعی

توسعه اقتصادی و نوسازی اجتماعی زمینه‌های شکل‌گیری و تکامل طبقه متوسط جدید در ایران را هرچه بیشتر فراهم ساخت. در جامعه ایران، سرمایه‌داری ملی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم رخ نمود و روند روبه رشدی را آغاز کرد. در این دوره جامعه ایران وارد مرحله پیچیده‌تری شد و توسعه اقتصادی باعث تحول و دگرگونی در طبقات سنتی نظیر مالکان، رعایا، پیشه‌وران و کاسبکاران گردید.

فرآیند نوسازی در ایران بر شکل طبقه متوسط تأثیر خاصی به جای گذاشت. با فزونی گرفتن شمار افراد تحصیل‌کرده جهت تأمین نیازهای دیوان‌سالاری روبه گسترش، طبقه متوسط جدید شکل گرفت. در این میان ادامه نوسازی عمیق و همه‌جانبه جامعه، در گرو گشوده شدن فضای سیاسی و استقرار نظام مبتنی بر مشارکت آحاد مردم و فعالیت احزاب بود.

طبقه متوسط جدید به ویژه روشنفکران با شروع اندیشه مدرنیسم در ایران فرصتهای مناسبی برای مشارکت به دست آوردند. پس از سقوط رضاشاه، اتحادیه کارگران ایران شکل گرفت، احزاب سیاسی جدید به وجود آمد و مجلس که در گذشته حامی حکومت محسوب می‌شد، به طور مؤثری صاحب نفوذ گشت و روشنفکران و تحصیل‌کرده‌ها به شکل مناسبی در عرصه اجتماعی حاضر شدند. تعداد روزنامه‌های منتشره نیز که در گذشته تنها ۹۸ عدد بود به ۵۲۷ عدد افزایش یافت. (۲۰)

بعد از کودتای ۱۳۲۲ دولت پهلوی از حمایت طبقه متوسط جدید منصرف شد؛ اکثر اعضای این طبقه از فعالیت سیاسی منع شدند و رژیم برای نویسندگان، شاعران و استادان موانعی ایجاد کرد. پس از کودتا رژیم تمام احزاب و گروههای ملی‌گرا و چپ‌گرا، چپ و تشکیلات وابسته به آنها را محدود کرد یا از بین برد. (۲۱) از قدرت اجتماعات بازرگانی و تشکیلات دانش‌آموزی احزاب سیاسی مجاز کاسته شد و مجلس تنها همچون یک نشان حکومتی عمل می‌کرد و هیچ مخالفت قانونی در برابر شاه انجام نمی‌داد. این اقدام شاه بر شکاف بین حکومت و طبقه متوسط جدید افزود و قشر وسیعی از طبقه متوسط جدید را در برابر سیاست نوسازی آمرانه شاه قرار داد.

نوسازی آمرانه شاه بر محور توسعه و کنترل اقتصاد از طریق دولت، ناسیونالیسم ایرانی، جهان‌بینی غیرمذهبی و روش استبدادی استوار بود که اساساً با نوسازی واقعی و زمینه‌ساز توسعه سیاسی و سنت سالم، سنخیتی نداشت؛ زیرا فاقد پایه‌های اصلی مدرنیته یعنی خرد، تفکر انتقادی، آزادی و مشارکت مردمی بود. (۲۲)

یکی دیگر از عواملی که باعث بیگانگی بین طبقه متوسط جدید و حکومت گردید این بود که در روند نوسازی ایران تناسبی بین رشد سیاسی و اقتصادی جامعه وجود نداشت. تمام قدرتها در شخص شاه متمرکز بود و ابزار حکومتا و گروه کوچکی از درباریان و تکنوکراتها بودند که جزء نخبگان سیاسی گروه اول بود و بقای آنها در مقامات سیاسی دولتی به وفاداری مطلق نسبت به شاه و پیروی از افکار و خواسته‌های او بستگی داشت. مشارکت اعضای طبقه متوسط جدید در حد وسیعی متأثر از شرایط حاکم بر ساخت قدرت بود؛ دولت نیز از ترس شکل‌گیری نیروی مخالف جلوی اشاعه آگاهیهای سیاسی و اجتماعی و ارتقای سطح فرهنگ مشارکتی مردم را می‌گرفت. (۲۳)

دولت پهلوی در جهت شکل‌گیری روح تساهل، تفاهم و ارتباط سالم و منطقی در عرصه سیاسی - اجتماعی و فرهنگی و نیز امکان آموزش گسترده و فراگیر که به تقویت هرچه بیشتر اقشار مختلف جامعه خصوصاً طبقه متوسط بیانجامد، تمایل جدی نشان نمی‌داد. این عدم تمایل درکنار دیگر معضلات اجتماعی که بر اثر برنامه‌ریزی نامناسب در امر نوسازی انجام گرفت، شکاف طبقه متوسط جدید با حکومت را افزایش داد. دلیل دیگری که باعث شکاف بین دولت و طبقه متوسط جدید گردید، صدمه‌ای بود که بر پیکر اقتصاد ملی کشور وارد شد.

الگوهای نوسازی مورد استفاده شاه در ایران صرفاً از آن دسته متفکران غربی اتخاذ شده بود که مدرنیته شدن را در رشد اقتصادی و پاره‌ای اصلاحات اجتماعی خلاصه می‌کردند. غافل از این که به موازات رشد اقتصادی، ظرفیت نظام سیاسی کشور نیز می‌بایست افزایش می‌یافت و قادر به جذب گروهها و اقشاری می‌شد که در جریان روند نوسازی پدید می‌آمدند. در کشورهای توسعه یافته سازمانهای سیاسی - اداری طی سالهای متمادی شکل گرفتند، سپس پیشرفت اقتصادی، موقعیت حکومتها را نیرومند ساخت و امکان مشارکت اجتماعی و پذیرش نظام حکومتی به وسیله مردم را افزایش داد. اما در ایران این روند با ناکامی همراه بود و ارتباط منطقی بین پیشرفت اقتصادی و استفاده بهینه از امکانات داخلی کشور و مشارکتهای مردمی وجود نداشت. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که:

۱- ساخت قدرت استبدادی محمدرضاشاه موجب شد تادر روند نوسازی بین حکومت و طبقه متوسط جدید تضاد به وجود آید. زیرا روشنگری ناشی از ماهیت نوسازی سیاسی - اقتصادی

غربی با عملکرد دولت شاه مغایرت داشت. مشخصه‌های رژیم در امر نوسازی عبارت بودند از فساد حکومتی، سرکوب، نابرابریهای اجتماعی و وابستگی به غرب. از این رو در دوران نوسازی هیچ‌گونه سازوکار دمکراتیک برای نظارت بر عملکرد دولت از قبیل مجالس واقعی، مطبوعات آزاد و غیره وجود نداشت.

۲- اعضای طبقه متوسط جدید که خواهان مشارکت سیاسی در روند نوسازی بودند با این محدودیتها مواجه می‌شدند. ملاک مشارکت در روند نوسازی اطاعت محض و تبعیت از دولت جهت کسب مشروعیت بود و وفاداری نسبت به شاه و تبعیت از خواسته‌ها و اهداف سیاسی - اقتصادی رژیم، شرط ورود به دستگاه اداری کشور به ویژه پس از ۱۳۴۲، به شمار می‌رفت.

توسعه آمرانه شاه که می‌بایست از بالا صورت می‌گرفت در عمل باعث شکاف میان دولت و طبقه متوسط جدید را پدید آورد و هیچ‌گاه به شکل‌گیری نهادهای مشارکتی لازم برای گسترش ظرفیتهای مادی و انسانی منجر نشد. درحالی که تنها راه کامیابی در برنامه نوسازی این بود که امکان توسعه را از طریق مشارکت مستقیم و آزادانه مردم در امور اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی و سیاسی فراهم نماید. (۲۴)

البته به‌رغم محدودیتهای رژیم، تماسها و ارتباطهای گسترده با جوامع پیشرفته غربی بسیاری از روشنفکران و تحصیل‌کرده‌های ایران را متوجه محاسن ترقی و توسعه کرده بود. بر اثر تحصیل در غرب و آشنایی با فرهنگ و اندیشه‌های توسعه‌خواهانه در باختر زمین، احساس نیاز به توسعه و انجام دادن یک سلسله اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در بین طبقه متوسط جدید به وجود آمد که این احساس نیاز باعث دگرگونی بنیادی نظام آموزشی برای تأمین نیروی متخصص شد. روند نوسازی در ایران موقعیت اعضای طبقه متوسط جدید را مستحکم کرد و شرایطی مساعد برای مشارکت اعضای از طبقه متوسط جدید و همکاری با دولت را فراهم ساخت؛ خصوصاً اجرای برنامه‌های نوسازی محمدرضاشاه موجب شد به روشنفکران بوروکراتیک و طبقه متوسط جدید توجه بیشتری شود؛ چرا که این طبقه دربرگیرنده تمامی حرفه‌ها و مشاغل اداری از قبیل پزشکان، وکلا، مهندسين، اقتصاددانان، بوروکراتها، هنرمندان و نویسندگان بود. (۲۵) مشارکت اعضای طبقه متوسط جدید و تشکیل احزاب مشارکت کننده در امر نوسازی به منزله تحدید قدرت حکومت بود و با خصلت نئوپاتریمونیالی این رژیم تعارض آشکار داشت و طبیعتاً حاصل چنین تعارضی، چیزی جز شکاف قدرت در عرصه اجتماعی نمی‌توانست باشد.

و - همکاری نخبگان سیاسی و اعضای طبقه متوسط جدید با حکومت محمدرضاشاه
نخبگان برجسته طبقه متوسط جدید در دوران پهلوی را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد؛ گروه اول نخبگانی بودند که در درون سازمان سیاسی نقش داشته و با دولت همکاری می‌کردند اما با

نخبگان دیگر نظام سر مخالفت داشتند و گاهی این مقابله به تعارض با شخص شاه منجر می‌شد. گروه دوم در نظام سیاسی هیچ نقشی نداشته و معمولاً نه تنها با اساس سلطنت شاه مخالفت می‌کردند بلکه با نخبگان سیاسی نیز تعارض داشتند و دلیل مخالفت این گروه روند غیردمکراتیک نوسازی در ایران بود. (۲۶)

دکتر حسین ادیبی طبقه متوسط جدید را به دو بخش متفاوت با ماهیتها و گرایشهای مختلف سیاسی اجتماعی تقسیم می‌نماید. بخش اعظم آن را کارکنان دولت و یا حقوق‌بگیران تشکیل می‌دادند که همراه با کارکنان بخش خصوصی، محور اساسی طبقه متوسط جدید به شمار می‌رفتند. آنها خواستار دگرگونیهای بنیادی سیاسی - اجتماعی بودند. بخش دیگر شامل اقلیتی از افراد می‌شد که منابع مختلفی از درآمد را در اختیار داشتند و موقعیتهای مهمی در سازمانها و دستگاههای اداری کشور اشغال می‌کردند و با شبکه نخبگان سیاسی مناسبات چندجانبه برقرار می‌کردند. این بخش می‌توانست به صورت وسیله اعمال زور و فرمانهای سلطنتی درآید. آنها با هرگونه بنیادی در جامعه مخالف بودند. (۲۷)

نمودار شماره ۱ ذیل ترکیب قدرت سیاسی شاه و نخبگان و اعضای طبقه متوسط جدید را نشان می‌دهد که با همراهی دولت در فرآیند نوسازی کشور سازمان سیاسی حکومت را تشکیل می‌دادند.

نمودار شماره ۱ (۲۸)

گوهر سیاست شاه در مورد طبقه متوسط جدید و نخبگان تکنوکرات و روشنفکران، کنترل حجم و ترکیب آنها بود. چنین سیاستی همواره باعث می‌شد تا اعضای برگزیده طرفدار دولت این طبقه، با همکاری و تبادل نظر دو کارکرد اساسی را دنبال کنند، اول: بروز شکوفایی استعدادهای گوناگون در جهت اهداف دولت. دوم: جلوگیری از شکل‌گیری نخبگان مستقل و معارضه‌جو با دولت. در مورد اول مسأله مشاوران و نزدیکان شاه سعی کردند افراد را از طریق تعیین مهارتها و میزان وفاداریشان به شاه شناسایی کنند و در مورد دوم پس از شناسایی نخبگان موافق، آنها را سازمان دهند تا بتوانند مانع از ظهور و تقویت نخبگان مقابل دولت شوند و یا حیا نا اگر گروه نخبگان مقابل شکل گرفت، نخبگان وفادار به سلطنت را در مقابل آنان قرار دهند. بنابراین در مسیر جریان ارتباط شاه و نخبگان طبقه متوسط جدید که بر محور نوسازی کشور متمرکز بود، مجموعه‌ای از نخبگان را می‌توان معرفی کرد که متأثر از شرایط و مقتضیات زمان، مسیرهای مختلفی را در باب نوسازی و تلقی خود از آن و نیز در برخورد با دولت دنبال می‌کردند.

با توجه به مطالب عرضه شده، عملکرد طبقه متوسط جدید در برابر فرآیند نوسازی در ایران در سه شکل قابل رؤیت می‌باشد. قشری از طبقه متوسط جدید که برخی روشنفکران غرب‌گرا از آنها بودند به جای بهره‌گیری از عناصر پویا و سازنده اندیشه غرب در امر نوسازی که تجربه‌ای غنی برای جوامع خواهان توسعه بود، تنها نقش دلال انتقال عقاید و نظام ارزشی و هنجارهای غیربومی و بیگانه را ایفا کردند و خود را تافته جدا بافته از ملت دانستند. عده دیگری که صرفاً توجیه‌گر نظام حاکم و صاحب منصب و مقامی بودند، از وضعیت مادی و موقعیت اجتماعی بالایی در دستگاه حکومت برخوردار و دنباله‌روی سیاستهای رژیم در امر نوسازی به شمار می‌رفتند. گروه دیگری از اعضای طبقه متوسط جدید با فرآیند نوسازی مخالف بودند و در مقابل سیاستهای رژیم قرار داشتند. این افراد به فراخور حال، مشمول عقوبت دستگاه قرار می‌گرفتند و به تدریج از صحنه طرد می‌شدند. اما به‌رغم همه تمهیدات رژیم شاه در منزوی ساختن این دسته از اعضای طبقه متوسط جدید، افزایش درآمد ملی توأم با توسعه صنایع و شهرنشینی و افزایش تعداد افراد تحصیل‌کرده که از دانشگاههای داخل و خارج فارغ‌التحصیل شدند، زمینه تقویت هرچه بیشتر اعضای طبقه متوسط جدید را فراهم کرد و به تدریج با افزایش عملکرد نامناسب دولت و بروز نارساییهای اجتماعی و سیاست شبه مدرنیستی مخالفت آنها تشدید شد. (۲۹) در نمودار شماره ۲ منظومه قدرت سیاسی در دوران محمدرضا شاه نشان داده شده است.

منظومه قدرت سیاسی در زمان محمد رضا شاه (۳۰)

نمودار شماره ۱۰

ط - نتیجه‌گیری

در یک جمع‌بندی نتایج به‌دست آمده از این مقاله را به شرح زیر می‌توان برشمرد:

- گرایش به نوسازی تحت تأثیر روند روبه رشد صنعتی شدن و مدرنیزاسیون در غرب و توسعه ارتباطات به صورت یک نیاز جهانی درآمد. در ایران تمایل به نوسازی اگرچه در دوران قاجار آغاز شد لیکن در دوران حکومت محمدرضا شاه تشدید یافت. در این میان ظهور طبقه متوسط جدید، متخصص و قدرتمند یکی از ملزومات عمده نوسازی به حساب می‌آید.
- روند نوسازی در ایران ضرورت توجه به کادرسازی برای تقویت صنایع روبه رشد و اداره نظام اداری کشور را بالا برد. این امر سبب شد نظام آموزشی کشور برای تأمین نیروهای متخصص دگرگونی بنیادی حاصل کند و نظام آموزشی و آموزش عالی گسترش یابد. توسعه آموزش نوین و افزایش تعداد تحصیل‌کرده‌ها در داخل و خارج کشور نمایانگر این مسأله بود که اجرای طرح

نوسازی و توسعه اقتصادی در دهه ۵۰ به افراد آموزش دیده نیازمند است، از این رو از طریق گسترش آموزش نوین و تسریع آموزش به سبک غربی بخش قابل ملاحظه‌ای از بوروکراتهای تحصیل کرده، حرفه‌مندان، اقتصاددانان، هنرمندان و نویسندگان تربیت شدند.

- روند نوسازی در ایران ماهیتی شبه مدرنیستی داشت زیرا فاقد ملزومات مورد نیاز توسعه فراگیر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود. از جمله ملزومات توسعه توجه به عناصر سازنده ساخت اجتماعی، خصوصاً طبقه متوسط جدید بود که خواهان مشارکت در روند نوسازی و رفع محدودیت از ساختار سیاسی بودند. از دیگر سو ملاک مشارکت در روند نوسازی، اطاعت محض و تبعیت از دولت جهت کسب مشروعیت و شرط ورود به دستگاه اداری کشور وفاداری نسبت به شاه و تبعیت از خواسته‌ها و اهداف سیاسی - اقتصادی رژیم بود.

روابط موجود بین اقلیت و طبقات اجتماعی و مدیریت سیاسی کشور نیز تسهیل‌کننده روند نوسازی نبود. در روند نوسازی لازم است روابط اجتماعی و نظام اجتماعی تعریف شده باشد و فرآیند نوسازی از ماهیت و کارکرد مشخصی بهره‌مند باشد. شرایط اجتماعی رژیم محمدرضا شاه، چنین تناسب اجتماعی را نداشت و ترکیبی از عناصر ناهمگون و نامناسب مبنای روابط اجتماعی دولت و مردم را تشکیل می‌داد. در عوض، توسعه آمرانه مبنای اصلی رابطه حکومت با مردم به شمار می‌آمد. این امر باعث شکاف بین حکومت و اقلیت و طبقات اجتماعی از جمله طبقه متوسط جدید و بروز ناهمگونی در اقلیت و طبقات اجتماعی شد که می‌بایست مسیر واقعی نوسازی در ایران را هدایت کنند.

- طیف وسیعی از اعضای طبقه متوسط جدید اگر چه از بعضی امکانات موجود استفاده می‌کردند، اما از نبود نهادهای دمکراتیک، وجود سرکوب، سانسور، نابرابری فزاینده، فساد رژیم پهلوی، فشارهای وارده بر ملت و روابط نزدیک حکومت ایران با غرب و اسرائیل ناراضی بودند. در نتیجه بخش اعظم طبقه متوسط جدید در برابر سیاستهای شبه مدرنیستی رژیم شاه مقاومت کرده و در مقاطع گوناگون و به اشکال مختلف ناراضیاتی خود را از نظام سیاسی موجود ابراز داشتند. علاوه بر اعتصابهای دانشجویی و اعتراضهایی که به رغم خفقان حاکم به وسیله برخی روشنفکران به طور علنی صورت می‌گرفت، انواع گروههای سیاسی مخفی و نیمه مخفی متشکل از اعضای طبقه متوسط جدید به وجود آمد.

در یک جمع‌بندی نظری می‌توان اظهار داشت که تعارض بین ملزومات توسعه وابسته در ایران و ساختار نئوپاتریمونیال قدرت که با ظهور و قدرت‌یابی طبقه متوسط جدید مخالف است، سبب شد اعضای طبقه متوسط که می‌بایست در روند توسعه وابسته نقش پایگاه اجتماعی رژیم توسعه‌گرا را ایفا کنند به درجات مختلف در نقش معارض با آن رژیم ظاهر شوند. در این میان رژیم آشکارا

به دلیل ویژگیهای برشمرده، از رشد جامعه مدنی و مشارکت مردم در سیاست که پایه برنامه‌های توسعه به شمار می‌روند؛ جلوگیری می‌کرد.

از دیگر سوی مشارکت کنترل شده و هدایت شده به دست رژیم به دلیل نداشتن پشتوانه مردمی مطلوب شاه بود. همسوی چنین سیاستی رژیم از هرگونه آزادی سیاسی و مشارکت همگانی در امر سیاست و تشکیل احزاب و نهادهای مدنی جلوگیری کرد. این امر تضاد آشکار بین روند نوسازی و ملزومات آن و ساخت قدرت در ایران و خصائص نئوپاتریمونیالی آن بود که در نهایت موجب رویارویی طبقات مختلف خصوصا طبقه متوسط جدید با حکومت گردید.

یادداشتها

۱- تودارو، مایکل، توسعه اقتصادی در جهان سوم، غلامعلی فرجادی، ۲ جلد، تهران، انتشارات وزارت برنامه و بودجه، ج ۱، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۱۱۶.

۲- جیروند، عبدالله، توسعه اقتصادی، تهران، انتشارات موسوی، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۳۴.

۳- دادلی، جرال، پیشگامان توسعه، سیدعلی اصغر هدایتی و علی یاسی تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، ۱۳۶۸.

۴- Bill, James, The Politics of Iran: Groups, Classes and Modernization Columbus, Merill, ۱۹۷۲, P. ۵۰.

۵- Charz, S. Pregmor, Social Work in Iran Since The White Revolution, London, Oxford University Press, ۱۹۷۶, P. ۷۸.

۶- Abrahamian, Ervand, Iran between Tow Revolution, Princeton, N. J: Princeton university press, ۱۹۸۲.

۷- در دوران محمدرضا پهلوی نیز آنچه که بیشتر تمایل مردم را به تحرک اجتماعی افزایش می‌داد، مؤثر تلقی شدن سنتهای اجتماعی بود. در دوران پهلوی عدم تناسب بین سنتها و تحولات ناشی از نوسازی و کم‌ارج کردن سنتها در امر توسعه تبعاتی به دنبال داشت از جمله:

(۱) نابهنجاری اجتماعی، (۲) بی‌ریشگی فرهنگی و اجتماعی، (۳) از خود بیگانگی فردی و اجتماعی، (۴) مقاومت‌های گوناگون فرهنگی. در این باره ر.ک:

- Avery, Peter, "Balancing Factor in Iran - Islamic Politics and Society" Middle East Journal, Vol ۵۰, No ۲, Spring, ۱۹۹۶. pp. ۱۷۷-۱۸۹.

۸- ر.ک.: مجموعه مقالات سمینار تحقیق و توسعه، تهران، سازمان پژوهشهای علمی، صنعتی ایران، تیر ۱۳۶۹.

۹- بنوعیزی، علی، "جایگاه سنت و تجدد در مطالعه توسعه"، محمد عابدی اردکانی، فرهنگ توسعه، شماره هیجدهم، ۱۳۷۳، ص ۱۲.

۱۰- در این باره ر.ک: اشرف، احمد، جامعه‌شناسی اجتماعی در امریکا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶.

۱۱- Manor, James, Rethinking Third World Politics, New York, Longman, ۱۹۹۱.

۱۲- Pye, Lucian, Asian Power and Politics, Cambridge, Harvard University Press, ۱۹۶۵. P.۵۰.

۱۳- عظیمی، حسین، "دین، فرهنگ و توسعه" کتاب توسعه، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۱، صص ۶۱-۲۵.

۱۴- آذین، احمد، تمرکزگرایی و توسعه سیاسی، دانشگاه آزاد، پایان‌نامه کارشناسی ارشد سال ۷۴-۷۳.

۱۵- در این باره نک:

- هانتینگتن، ساموئل، سامان سیاسی در جوامع دستخوش تحول، محسن ثلاثی، انتشارات حیدری، ۱۳۷۰.

۱۶- هالیدی، فرد، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، پیشین، ص ۷۸.

۱۷- Chubin, Shahram, and Sepehr Zabih, The foreign Relations of Iran: A Developing State in a Zone of Great - Power Conflict, Berkeley and Los Angeles, University of California Press, ۱۹۷۴, p. ۱۰۱.

۱۸- Diamond, Larry, Political Culture and Democracy in Developing Countries, Boulder, Lynne Riner Publisher, ۱۹۹۳.

۱۹- جهت اطلاع بیشتر ر.ک: نراقی، احسان، از کاخ شاه تا زندان اوین، سعید آذری، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، ۱۳۷۳.

۲۰- محیط طباطبائی، احمد، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، تهران، انتشارات بعثت، ۱۳۶۶، ص ۵۷.

۲۱- Kamrava, Mehran, Revolution in Iran: The Roots of Turmoil, London and New York, Routledge, ۱۹۹۰.

۲۲- برزین، سعید، "گفتگو درباره مفاهیم ملی و دولتی و سنتهای سالم سیاسی"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۵۷-۵۸، ص ۴۳.

۲۳- آشوری، داریوش، ایرانشناسی چیست؟ تهران، انتشارات آگاه، چاپ دوم، بی‌تا، ص ۴۰.

۲۴- رنجبر رفیع، علی، بررسی روند نوسازی و توسعه در ایران در دوره محمدرضا پهلوی، پایان نامه دانشگاه آزاد، ۷۴-۷۳.

۲۵- از ظهور تا سقوط، دانشجویان پیرو خط امام، تهران، انتشارات، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی امریکا، ۱۳۶۶، ص ۹۲.

۲۶- ر. ک به:

Wolf, Eric, Kinship, Friendship And Patron - Client Relation, London, Tavistok Publication, ۱۹۶۶, pp. ۱-۲۲.

۲۷- ادیبی، حسین، طبقه متوسط جدید در ایران، تهران، انتشارات جامعه، چاپ اول، ۱۳۵۸،
صص ۱۱۸-۱۱۶.

۲۸- Zonis, Marvin, The Political Elite of Iran op.cit, p. ۲۲.

۲۹- طلوعی، محمود، داستان انقلاب، تهران، نشر علمی، بهار ۱۳۷۳.

۳۰- Zonis, Marvin, The Political Elite of Iran op.cit, pp. ۲۲-۲۳.